

گفتند: «رأی تو چیست؟»

گفت: «بروید و آنها را واگذارید.»

گوید: قوم اطاعت وی کردند و برفتند، مردم بکر و عبدالقیس گفتند، رأی صبره برای قومش نیک بود و آنها نیز کناره گرفتند.

مردم بنی تمیم گفتند: «رهاشان نمی کنیم و بر سر مال با آنها می جنگیم.»

احنف گفت: «کسانی که خوبشاوندیشان با آنها دورتر بود از جنگشان صرف نظر

کردند.»

گفتند: «به خدا با آنها جنگ می کنیم.»

گفت: «پس من با شما همراهی نمی کنم.» و از آنها کناره کرد.

گوید: تمیمیان، ابن مجاعه تمیمی را سالار خویش کردند و جنگ انداختند. ضحاک به ابن مجاعه حمله برد و ضربتی به او زد. عبدالله به گردن وی آویخت که هر دو به زمین غلطیدند و همچنان درهم آویخته بودند، در دو گروه زخمی بسیار شد اما کس کشته نشد.

فرستادگان پنج ناحیه گفتند: «کاری نکردیم. کناره گرفتیم و آنها را وا گذاشتیم که بجنگند» و به جدا کردنشان پرداختند و به مردم بنی تمیم گفتند: «ما از شما گشاده دست تریم که این مال را به عموزادگان شما وا گذاشتیم و شما بر سر آن می جنگید. این قوم مال را آورده اند و به حمیت افتاده اند، اگر هم بدان دل بسته اید رهاشان کنید.»

گوید: پس تمیمیان برفتند. ابن عباس روان شد، در حدود بیست کس با وی بود، و سوی مکه رفت.

ابوعبیده گوید: ابن عباس از بصره بیرون نشد تا وقتی که علی کشته شد و پیش حسن رفت و هنگام صلح میان او و معاویه حضور داشت، آنگاه به بصره باز گشت که بنه وی آنجا بود و آن را با اندک مالی از بیت المال همراه برد.

راوی گوید: ابن را برای ابوالحسن گفتم که انکار کرد و گفت: «وقتی علی کشته شد ابن عباس در مکه بود و آنکه هنگام صلح میان حسن و معاویه حضور داشت عبیدالله بن عباس بود.»

در این سال علی بن ابیطالب علیه السلام کشته شد. درباره وقت کشته شدن وی اختلاف کرده اند.

ابومعشر گوید: علی در ماه رمضان، به روز جمعه هفدهم ماه به سال چهارم، کشته شد. واقدی نیز چنین گفته اما علی بن محمد گوید: علی بن ابیطالب در کوفه به روز جمعه یازدهم ماه و به قوی سیزدهم ماه رمضان سال چهارم کشته شد.

سخن از کشته شدن  
علی و سبب آن

اسماعیل بن راشد گوید: قصه ابن ملجم و یاران وی چنان بود که ابن ملجم و برک ابن عبدالله و عمرو بن بکر قمی فراموش کردند و از کار مردم سخن آوردند و عیب زمامداران قوم گفتند و از کشتگان نهر و انسخن کردند و بر آنها رحمت فرستادند و گفتند: «از پس آنها با زندگی چه خواهیم کرد که برادران ما بودند و مردم را به پرستش پروردگار می خواندند و در کار خدا از ملامت ملامتگر باک نداشتند. چه شود اگر جانبازی کنیم و سوی پیشوایان ضلال رویم و در کار کشتنشان بکوشیم و ولایتها را از آنها آسوده کنیم و انتقام برادران خویش را بگیریم.»

ابن ملجم گفت: «من به کار علی بن ابیطالب می پردازم» وی از مردم مصر

بود.

برک بن عبدالله گفت: «من به کار معاویه می پردازم.»

عمرو بن بکر گفت: «من به کار عمرو بن عاص می پردازم.»

گوید: پس پیمان کردند و قسم خدا خوردند که هیچ کدامشان از کسی که سوی

اومی رود باز نماند تا او را بکشد یا در این راه کشته شود. آنگاه شمشیرهای خویش را برگرفتند و زهر آگین کردند و هفدهم رمضان را وعده کردند که هر يك از آنها به طرف کسی که سوی اورفته حمله کند و هر کدام سوی شهری که هدفشان آنجا بود حرکت کردند.

ابن ملجم مرادی از قبيله كنده بود، به كوفه رفت و یاران خود را بدید اما كار خویش را مكنوم داشت مبادا راز وی را فاش كنند. يك روز با كسانی از طبایفه تیم الرباب دیدار كرد كه علی در جنگ نهروان دوازده كس از آنها را كشته بود و از كشتگان خویش سخن كردند. همان روز زنی از طایفه تیم الرباب را دید به نام قطام دختر شجنه كه پدر و برادرش در جنگ نهروان كشته شده بودند. زنی بود در اوج زیبایی و چون ابن ملجم او را بدید عقلش خیره شد و كاری را كه برای آن آمده بود از یاد ببرد و از او خواستگاری كرد.

قطام گفت: «زنت نمی شوم مگر آرزوهای مرا بر آری.»

گفت: «آرزوهای تو چیست؟»

گفت: «سه هزار، يك غلام و يك كنیز و كشتن علی بن ابیطالب.»

گفت: «مهر تو چنین باشد. اما كشتن علی بن ابیطالب را به من گفتی اما پندارم كه مرا منظور نداری.»

گفت: «چرا، باید او را غافلگیر كنی. اگر او را كشتی آرزوی خویش و مرا بر آورده ای و عیش با من ترا خوش باد. اگر كشته شدی آنچه پیش خدا هست از دنیا و زیور دنیا و مردم دنیا بهتر و پابنده تر است.»

گفت: «به خدا برای كشتن علی به این شهر آمده ام و منظور ترا انجام

می دهم.»

گفت: «کسی را پیدا می کنم که پشتیبان تو باشد و در این کار کمکت کند.»

آنگاه کس پیش یکی از مردم قوم خویش، تیم الرباب، فرستاد به نام وردان

و با وی سخن کرد که پذیرفت. یکی از مردم اشجع نیز به نام شیبب پسر بجره پیش ابن ملجم آمد که بدو گفت: «می‌خواهی در کاری دخالت کنی که مایه شرف دنیا و آخرت باشد؟»

گفت: «چه کاری؟»

گفت: «کشتن علی بن ابیطالب.»

گفت: «مادرت عزادارت شود! چیزی وحشت آور می‌گویی، چگونه با علی مقابله توانی کرد؟»

گفت: «در مسجد کمین می‌کنم و چون برای نماز صبحگاه در آید بر او حمله می‌بریم و خونش را می‌ربزیم اگر نجات یافتم به آرزوی خویش رسیده‌ایم و انتقامان را گرفته‌ایم و اگر کشته شدیم آنچه پیش خدا هست از دنیا و هر چه در آن هست بهتر و پابنده‌تر است.»

گفت: «وای تو، اگر بجز علی بود، برای من آسان بود، که کوشش وی را در راه اسلام و سابقه‌ او را با پیمبر دانسته‌ای و دل به کشتن وی نمی‌توانم داد.»

گفت: «مگر نمی‌دانی که او جنگاوران نهروان را که بندگان صالح خدای بودند بکشت؟»

گفت: «چرا؟»

گفت: «اورا به عوض برادران مقتول خویش می‌کشیم.»

شیبب دعوت او را پذیرفت و پیش قطام رفتند که در مسجد اعظم معتکف بود. بدو گفتند: «برای کشتن علی هم سخن شده‌ایم.»

گفت: «وقتی مصمم شدید پیش من آید.»

گوید: پس از آن ابن ملجم شب جمعه‌ای که صبحگاه آن علی کشته شد، به سال چهلم، پیش قطام رفت و گفت: «اینک شبی است که با دویارم وعده کرده‌ام که هریک از ما یکی از سه کس را بکشد» پس قطام حریر خواست و سر آنها را بیست

و شمشیرهای خویش را برگرفتند و مقابل دری که علی از آنجا بیرون می شد نشستند و چون بیامد شیبب با شمشیر ضربتی به فصد اوزد که به بازوی در پایه طاق خورد، ابن ملجم با شمشیر به پیشانی وی زد، وردان فراری برفت تا وارد خانه خویش شد و یکی از پسران پدرش پیش آمد و دید که حریر را از سینه می گشود. گفت: «ابن حربر و ابن شمشیر چیست؟»

وردان ما وقع را برای او گفت که برفت و با شمشیر بیامد و وردان را بزد و بکشت.

شیبب در تاریکی سوی کوجه های کنده رفت. مردم بانگ زدند و یکی از مردم حضرموت بنام عویمر بدو رسید. شمشیر بدست شیبب بود که آنرا بگرفت و روی وی افتاد و چون دید که مردم به تعقیب آمدند و شمشیر شیبب را به دست داشت بر جان خویش بیمناک شد و او را رها کرد و شیبب در انبوه مردم جان ببرد.

به ابن ملجم نیز حمله بردند و او را بگرفتند، اما یکی از مردم همدان به نام ابودما، شمشیر وی را بگرفت و ضربتی به پایش زد که از پای بیفتاد، علی عقب رفت و جعد بن هبیره بن ابی وهب را پیش فرستاد که نماز صبح را با مردم بکرد. آنگاه علی گفت: «ابن مرد را پیش من آرید» و چون او را بیاوردند گفت: «ای دشمن خدا مگر با تون یکی نکرده بودم؟»

گفت: «چرا»

گفت: «پس چرا چنین کردی؟»

گفت: «شمشیرم را چهل صبحگاه تیز کردم و از خدا خواستم که بدترین مخلوق خویش را با آن بکشد.»

او علیه السلام گفت: «خودت با آن کشته می شوی که بدترین مخلوق خدایی.» گویند: يك روز ابن ملجم از آن پیش که علی را ضربت زند، در محله بنی بکر وائل نشسته بود که جنازه ابجر بن جابر عجلی، پدر حجار را از آنجا عبور دادند.

ابجر نصرانی بود و نصاری اطراف جنازه وی بودند کسانی نیز از (مسلمانان) همراه حجار بودند که پیش آنها منزلی داشت و به یکسومی رفتند، شقیق بن ثور نیز میانشان بود. ابن ملجم گفت: « اینان کیستند؟ » قصه را با وی بگفتند و شعری به این مضمون بگفت:

« اگر حجار بن ابجر مسلمان است

« جنازه ابجر از او دور می باید بود

« و اگر حجار بن ابجر کافر است

« چنین کاری از کافر نامنتظر نیست

« چگونه رضایت می دهید که کشیش و مسلمان

« همگی به نزد یک نعش باشند

« که منظری بسیار زشت است

« اگر آن مقصود که داریم نبود

« جمعشان را با شمشیر پراکنده می کردم

« اما با مقصود خویش تقرب خدا می جویم. »

محمد بن حنفیه گوید: به خدا آن شب که علی ضربت خورد در مسجد اعظم نماز می کردم، با مردم بسیار از اهل شهر که نزدیک در به نماز بودند، از آغاز تا انجام شب به قیام و رکوع یا سجود بودند و خسته نمی شدند، تا وقتی که علی برای نماز صبحگاه برون شد و می گفت: « ای مردم! نماز، نماز، نمی دانم از در برون آمده بود و این سخنان را می گفت یانه، برقی دیدم و شنیدم یکی می گفت: « ای علی حکمیت خاص خداست نه تو و یارانت. » شمشیری دیدم، آنگاه شمشیری دیگر. و شنیدم که علی می گفت: « این مرد را بگیرید و کسان از هر سو هجوم بردند.

گوید: هنوز از جای نرفته بودم که ابن ملجم را گرفتند و پیش علی بردند، من نیز با کسان وارد شدم و شنیدم که علی می گفت: « کس به عوض کس » اگر من

بمردم اورا بکشید همانطور که مرا کشته است، و اگر زنده ماندم رای خویش را در باره وی بگویم.»

گویند: مردم پیش حسن رفتند و از حادثه‌ای که برای علی رخ داده بود وحشت زده بودند، هنگامی که پیش وی بودند و ابن ملجم دست بسته مقابل وی بود، ام‌کلتوم دختر علی که می‌گریست به او بانگ زد: «دشمن خدا! پدرم چیزیش نیست و خدا ترا زبون می‌کند.»

گفت: «پس برای کی گریه می‌کنی؟ شمشیرم را به هزار خریده‌ام و به هزار زهر آگین کرده‌ام؛ اگر این ضربت بر همه مردم شهر فرود آمده بود هیچک از آنها زنده نمی‌ماند.»

گویند: جناب بن‌عبدالله پیش علی رفت و گفت: «ای امیرمؤمنان اگر ترا از دست دادیم، و امید است ندهیم، با حسن بیعت کنیم؟»  
گفت: «نه دستور می‌دهم و نه منع می‌کنم، شما بهتر دانید» آنگاه حسن و حسین را پیش خواند و گفت:

«سفارستان می‌کنم که از خدا بترسید و به دنیا رو مکنید اگر چه به شما رو کند. به چیزی که از دست رفته مگیرید، جز حق مگویید، به یتیم رحم کنید، در مانده را کمک کنید. با احمق مدارا کنید. دشمن ستمکار باشید و با ورستمکش»  
«به مندرجات قرآن عمل کنید و در کار خدا از ملامت ملامتگر بیم مکنید.»

آنگاه به محمد بن حنفیه نگریست و گفت:

«آنچه را به دوبرادرت سفارش کردم به خاطر سپردی؟»

گفت: «آری»

گفت: «ترا نیز چنان سفارش می‌کنم و اینکه حق دوبرادر بزرگ

«خود را ادا کنی، دستورشان را اطاعت کن و کاری را بی مشورت آنها

آنگاه گفت:

«سفارش اورا به شما می‌کنم که برادران است و فرزند پدران،  
 «می‌دانید که پدرتان اورا دوست داشت.»  
 آنگاه به حسن گفت:

«پسر کم! سفارشت می‌کنم که از خدا بترسی و نماز به وقت کنی  
 «وزکات به موقع دهی و وضو را کامل کنی که نماز جز با طهارت صورت  
 «نگیرد و نماز کسی که زکات ندهد پذیرفته نشود. سفارش می‌کنم که از  
 «خطا در گذری و خشم خویش را فروخوری و رعایت خویشاوند کنی و  
 «با نادان برد باری کنی، فقه‌دین آموزی، تحقیق نکرده کاری نکنی، قرآن  
 «بسیار خوانی، با همسایه نیکی کنی امر به معروف کنی و نهی از منکر و  
 «پرهیز از ناروایی‌ها»

و چون مرگش در رسید وصیت کرد و وصیت وی چنین بود:

«این وصیت علی بن ابی طالب است: شهادت می‌دهد که خدای  
 «جز خدای یگانه بی‌شریک نیست و اینکه محمد بنده و پیغمبر اوست که  
 «وی را با هدایت و دین حق فرستاد که بر همهٔ دین‌ها غلبه دهد و گرچه  
 «مشرکان خوش ندارند. و نیز نماز و عبادت و حیات و ممات من برای  
 «خدای بی‌شریک، پروردگار جهانیان است، چنین فرمانم داده‌اند و من از  
 «تسلیم شدگانم. آنگاه به تو ای حسن و به همهٔ فرزندانم سفارش می‌کنم  
 «که از خدا، پروردگارتان، بترسید و بر مسلمانی بمیرید و همگی به ربمان  
 «خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید که شنیدم ابو القاسم، صلی الله علیه و سلم،  
 «می‌گفت: اصلاح میان کسان از نماز و روزه بهتر است. خویشاوندان  
 «را بنگرید و رعایتشان کنید تا حساب رستاخیزتان آسان شود. خدا را، خدا  
 «را در مورد پیمان منظور دارید، گرسنه‌شان مدارید و پیش شما به رنج

«در نباشند. خدا را، خدا را در مورد همسایگان منظور دارید که سفارش  
 «شدگان پیمبرتان هستند. پیوسته سفارششان می کرد چندان که بنداشتم  
 » برای همسایه ارت مقرر خواهد شد. خدا را، خدا را، در مورد قرآن  
 «منظور دارید و دیگران در کار عمل بدان از شما پیشی نگیرند. خدا را،  
 «خدا را، در مورد نماز منظور دارید که سنون دین شماست. خدا را، خدا  
 «را، در مورد خانه خدایتان منظور دارید و تا زنده ابد آنرا رها مکنید که اگر  
 » متروک ماند چیزی جای آنرا نگیرد. خدا را، خدا را، در مورد جهاد در  
 «راه خدا با مالها و جانها تان منظور دارید. خدا را، خدا را، در مورد زکات  
 «منظور دارید که خشم پروردگار را خاموش می کند. خدا را، خدا را، در  
 » مورد زمین پیمبرتان منظور دارید که پیمبر خدا سفارش آنها را کرده .  
 «خدا را، خدا را، در مورد مستمندان و بیوایان منظور دارید و در روزی های  
 «خوبش شرکتشان دهید. خدا را، خدا را، در باره، مملوکان خویش منظوری  
 «دارید. نماز، نماز، در کار خدا از ملامت ملامتگر هراس مکنید تا خدا  
 » شرکسانی را که قصد شما می کنند و به شما ستم می کنند کفایت کند . با  
 «مردم سخن نیک گوید چنانکه خدایتان دستور داده، امر به معروف و نهی از  
 «منکر را ترک مکنید تا اشرار تان کارها را به دست نگیرند که دعا کنید و  
 » اجابت نییند. دوستی کنید و بخشندگی | از اختلاف و جدایی و  
 «پراکندگی پرهیزید. در کار نیکی و پرهیز کاری همدلی کنید و در کار گناه  
 » و دشمنی همدلی مکنید. از خدا بترسید که خدا سخت مجازات است .  
 » خدا شما خاندان را حفظ کند و پیمبر را در شما باقی بدارد. شما را به  
 «خدا می سپارم و سلام و رحمت خدا را بر شما می خوانم»

آنگاه دیگر سخنی جز لاله الا الله نگفت تا در گذشت، رضی الله عنه.

و این سه ماه رمضان سال چهارم بود. دو پسرش حسن و حسین و عبدالله بن جعفر

اورا غسل دادند و در سه جامه کفنش کردند که پیراهن جزو آن نبود. حسن نه تکبیر  
بر او گفت.

آنگاه حسن شش ماه خلافت کرد.

و چنان بود که علی از اعضاء بریدن منع کرده بود، گفته بود: «ای بنی-  
عبدالمطلب نینماتان که در خون مسلمانان غوطه زنید و گوید: امیرمؤمنان را  
کشته اند، امیرمؤمنان را کشته اند، هیچکس بجز قاتل من کشته نشود، ای حسن بنگر  
اگر من از این ضربت جان دادم، ضربتی در مقابل این ضربت بزن. اعضاء این مرد  
را میر که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که می گفت: از اعضا بریدن بهره یزید  
و گرچه در مورد سنگ گزنده باشد»

و چون در گذشت، علیه السلام، حسن، ابن ملجم را پیش آورد که با وی گفت:  
«یک کار می کنی؟ به خدا هرگز با خدا پیمانی نکرده ام که وفا نکنم. به نزد خطیم با  
خدا پیمان کرده بودم که علی و معاویه را بکشم، یا در این راه جان بدهم. اگر مایلی  
مرا با معاویه و اگذار و به نام خدا تعهد می کنم که اگر نکشمش یا کشتنش وزنده  
ماندم پیش تو آیم و دست در دست تو نهیم»

حسن گفت: «به خدا نه، تا جهنم را معاینه بینی» پس او را پیش آورد و بکشت و  
کسان جثه او را بگرفتند و در حصیرها پیچیدند و به آتش سوختند.

برك بن عبدالله در آن شب که علی ضربت خورد در کمین معاویه نشست و  
چون پیامد که نماز صبحگاه کند با شمشیر بدو حمله برد، شمشیر به ران وی خورد،  
برك دستگیر شد و گفت: «خبری به نزد من هست که ترا خرسند می کند اگر باتو  
بگویم سودم می دهد؟»

گفت: «آری»

گفت: «یکی از یاران من در همین وقت علی را کشته»

گفت: «شاید به او دست نیافته»

گفت: «علی وقتی برون می‌شود برای مراقبت کسی همراه او نیست» معاویه بگفت تا او را بکشند و ساعدی را که طیب بود پیش خواند که چون او را بدید گفت: «یکی از دو چیز را برگزین: یا آهنی سرخ می‌کنم و به جای شمشیر می‌نهم، یا شریتی به تو می‌خورانم که تسل را می‌برد اما به می‌شوی، که ضربتی زهر آگین است.»

معاویه گفت: «تاب آتش نیارم، بریدن نسل مهم نیست که چشمم به یزید و عبدالله روشن است.»

پس طیب شریّت را بدو خوردانید که به شداماپس از آن‌فرزند نیاورد. آنگاه معاویه بگفت تا بر محراب اطاقک بسازند و شبانگاه کشبک بان نهند و هنگام سجده نگاهبانان بالای سرش بایستند.

عمرو بن بکر آنشب در کمین عمرو نشست اما برون نیامد که از درد شکم می‌نالید و به خارجه بن حدافه که سالار نگاهبانان وی بود و از بنی عامر بن لوی، دستور داد که برون شد تا با کسان نماز کند. عمرو بدو حمله برد که می‌پنداشت پسر عاص است و ضربتی زد و او را بکشت، مردم دستگیرش کردند و وی را پیش عمرو بردند که سلام امارت به او می‌گفتند.

گفت: «این کیست!»

گفتند: «عمرو بن عاص»

گفت: «پس من کی را کشتم!»

گفتند: «خارجه بن حدافه»

گفت: «ای فاسق! به خدا پنداشتم کسی جز تو نیست»

عمرو گفت: «قصدم داشتی اما خدا خارجه را منظور داشت»

آنگاه عمرو او را پیش آورد و بکشت و چون خبر به معاویه رسید شعری برای

عمرو نوشت به این مضمون:

«سبب های هلاک بسیار است  
 «اما سبب هلاک پیر لوی شد کشته شدن بود  
 «ای عمرو آرام باش که از همه مردان دینگر  
 «تو عمو و یار وی بوده ای  
 «نجات یافتی اما مرادی شمشیر خویش را  
 «از خون پسر پیرا بطح تر کرد  
 «دینگری همانند وی را با شمشیر زد  
 «و این برای ما ضربتی سخت بود،  
 «اما تو هر روز و شب در قصر خویش  
 «باز نان سپید آهوش مغازه می کنی»  
 گوید: «و چون خبر کشته شدن علی رضی الله عنه به عایشه رسید شعری بدین  
 مضمون خواند:

«عصای خویش را بیتداخت و به مقصد رسید  
 «چنانکه مسافر به هنگام بازگشت آرام می گیرد»  
 آنگاه پرسید: «کی اورا کشته؟»  
 گفتند: «یکی از قبیلۀ مراد» و او شعری به این مضمون خواند:  
 «اگر دور افتاده بود خبر مرگ اورا  
 «نوجوانی داد که خاک در دهانش نبود»  
 زینب دختر ابوسلمه بدو گفت: «در بارۀ علی چنین می گویی؟»  
 گفت: «من به فراموشی دچارم، وقتی چیزی را فراموش کردم به یادم  
 آرید.»

گوید: کسی که خبر درگذشت علی را آورده بود سفیان بن عبد سمس زهری

گوید: ابن عباس مرادی درباره کشته شدن علی شعری بدین مضمون گفت:

«ای که نیکی بینی ما بودیم، که

«حیدر ابو حسن را

«وقتی پیشوای نماز بود

«ضربت زدیم که در هم شکافت

«ما بودیم که وقتی

«گردنفرازی و جباری کرد

«با يك ضربت شمشیر

«نظام ملك وی را به هم زدیم

«صبحگاهان وقتی که مرگ

«جامه مرگ پوشیده بود

«ما بزرگان و نیرومندان بودیم.»

وهم او شعری بدین مضمون گفت:

«هرگز مهری که بخشنده‌ای

«از گویا و گنگ به کسی داده بود

«همانند مهر قطام ندیدم

«سه هزار و غلامی و کنیزی

«و ضربت زدن علی با شمشیر کار بر

«هیچ مهری هر چه گران بود

«گرانتر از علی نبود

«و هر کشتنی از کشتنی که ابن ملجم کرد

«کم اهمیت تر بود»

ابوالاسود دثلی نیز درباره کشته شدن علی شعری بدین مضمون گفت:

«به معاویة بن حرب بگویند

«وهرگز چشم شما تنگتر از روشن مباد

«آیا در ماه رمضان

«ما را به مصیبت بهترین کسان

«دچار کردید

«بهتر از همه کسانی را که بر مرکب نشسته‌اند

«وبار نهاده‌اند و به کشتی نشسته‌اند

«و پاپوش داشته‌اند

«و سوره‌های قرآن خوانده‌اند

«به خون کشیدید

«وقتی چهره ابو حسین را می‌دیدید

«ماه تمام بود که بیننده را خیره می‌کرد

«قرشیان هر کجا باشند

«می‌دانند که نوای علی

«به حرمت و دین

«از همه‌شان بهتر بودی (۵)

در باره سن وی به وقت ضربت خوردن اختلاف کرده‌اند: بعضی‌ها گفته‌اند

وقتی کشته شد پنجاه و نه سال داشت، مصعب بن عبد الله گویند: حسن بن علی می‌گفت:

«وقتی پدرم کشته شد پنجاه و هشت سال داشت.» از جعفر بن محمد روایت کرده‌اند

۵ شعر ابوالاسود از جمله آثار منثور است که از سانور دقین و معتمر صفی‌الامویان

عبور کرده و احساس آن روزگار را نشان می‌دهد که قضیه نوبت خوارج پرده‌ای بوده که بر نوبت

اموی کشیده‌اند و معاویه، ماکب اول عرب، با شمشیر پیک خشکه مقدس نماز خوان فرآن خوان احمدی،

مانع و مزاحم رویای خلافت خویش را از میان برداشته است.

که وقتی علی کشته شد شصت و سه سال داشت .

راوی گوید: و این از همه سخنان دیگر درست‌تر است.

هشام گوید: وقتی علی علیه السلام به خلافت رسید پنجاه و هشت سال و چند ماه داشت. مدت خلافت وی پنج سال چند ماه کم بود . پس از آن ابن ملجم که نامش عبدالله بن عمرو بود در هفدهم رمضان وی را بکشت که مدت خلافتش چهار سال و نه ماه بود، به سال چهارم کشته شد و در آن وقت شصت و سه سال داشت. محمد بن عمر گوید: علی علیه السلام در سن شصت و سه سالگی صبحگاه جمعه هفدهم رمضان سال چهارم کشته شد و نزدیک مسجد جماعت در قصر امارت مدفون شد.

و هم از محمد بن عمر آورده اند که علی علیه السلام شب جمعه ضربت خورد و روز جمعه و شب شنبه زنده بود و شب یکشنبه یازده روز مانده از ماه رمضان سال چهارم در سن شصت و سه سالگی درگذشت. عبدالله بن محمد بن عقبیل گوید: شنیدم که محمد بن حنفیه در سال جحاف می گفت: « سال هشتماد و یکم در آمد ، من شصت و پنج سال دارم ، از سن پدرم گذشته ام.»

بدو گفتند: «وقتی کشته شد سن او چقدر بود؟»

گفت: «وقتی کشته شد شصت و سه ساله بود.»

محمد بن عمر گوید: و این به نزد ما معتبر است.

سخن از مدت  
خلافت علی

ابو معشر گوید: مدت خلافت علی پنج سال سه ماه کم بود.

محمد بن عمر نیز روایتی چنین دارد.

ابوزید به نقل از ابوالحسن گوید: خلافت علی چهار سال و نهماء و یک روز بود  
با چند روز.

سخن از وصف  
علی بن ابی طالب

اسحاق بن عبدالله گوید: از ابو جعفر محمد بن علی پرسیدم: وصف علی علیه السلام  
چگونه بود؟  
گفت: «مردی بود تیره و پر رنگ، با چشمان درشت و شکم پر آمده، و سرتاس،  
مایل به کوتاهی.»

سخن از نسب  
علی علیه السلام

وی علی پسر ابوطالب بود. نام ابطالب عبدمناف بود، پسر عبدالمطلب بن هاشم  
ابن عبدمناف.

مادر علی علیه السلام فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف بود.

سخن از همسران  
و فرزندان علی

نخستین زنی که گرفت فاطمه دختر پیمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود که جز  
اوزنی نگرفت تا در گذشت. از فاطمه حسن و حسین را داشت. گویند فرزند دیگری  
از او داشت به نام محسن که در خردسالی در گذشت، با زینب کبری و ام کلثوم  
کبری.

پس از فاطمه ام البنین دختر حزام را به زنی گرفت که عباس و جعفر و عبدالله

وعثمان را برای وی آورد که با حسین علیه السلام در کربلا کشته شدند و به جز عباس دیگران دنباله نداشتند .

لیلی دختر مسعود بن خالد را نیز به زنی گرفت و عبیدالله و ابوبکر را برای وی آورد که به گفته هاشم بن محمد در طف با حسین کشته شدند.

اما به گفته محمد بن عمر، عبیدالله بن علی به دست مختار بن ابی عبید در مذار کشته شد و هم به گفته او عبیدالله و ابوبکر پسران علی علیه السلام دنباله نداشتند.

و نیز اسمای خنمی دختر عمیس را به زنی گرفت که به گفته هاشم بن محمد، یحیی و محمد اصغر را برای وی آورد، چنانکه هم او گوید دنباله نداشتند اما به گفته واقدی اسما یحیی و عون را برای علی آورد. بعضیها گفته اند محمد اصغر از کسبزی زاده بود. واقدی نیز چنین گفته است، به گفته وی محمد اصغر با حسین کشته شد .

و هم علی بن ایطالب، از صها، ام حبیب دختر ربیع بن بجیر بن عبد که از جمله اسیران خالد بن ولید در اثنای حمله به عین التمر بود عمرو رقبه را آورد. عمر چندان بزیست که به سن هشتاد و پنج سالگی رسید و يك نیمه میراث علی علیه السلام از آن وی شد و به پنج در گذشت.

و هم او علیه السلام امامه دختر ابوالعاص بن ربیع را که مادرش زینب دختر پسر خداصلی الله علیه وسلم بود به زنی گرفت که محمد اوسط را آورد.

محمد اکبر که او را محمد بن حنفیه گویند نیز فرزند علی بود از خوله دختر جعفر بن قیس از بنی حنیفه. محمد بن حنفیه به طایف در گذشت و ابن عباس بر او نماز کرد.

و هم او علیه السلام ام سعید دختر عروه بن مسعود ثقفی را به زنی گرفت که ام حسن و رمله کبری را از او آورد، هم او از زنان مختلف دخترانی داشت که نام مادرانشان را نگفته اند. از جمله ام هانی و میمونه و زینب صغری و رمله صغری و ام کلثوم صغری و فاطمه و امامه و خدیجه و ام کرام و ام سلمه و ام جعفر و جمانه و نسیمه

که همگی دختران علی علیه السلام بودند و مادران شان کنیزان مختلف بودند.

و هم او علیه السلام محباه دختر امروالقیس بن عدی بن اوس کلبی را به زنی گرفت که دختری برای وی آورد که به خردسالی در گذشت.

واقدی گوید: دخترک به مسجد می آمد بدومی گفتند دایبهایت کیانند؟ می گفت: و ده یعنی کلب (سگ).

همه فرزندان علی از پشت وی چهارده ذکور بردند و هفده زن.

واقدی گوید: پنج کس از فرزندان علی دنباله داشتند حسن و حسین و محمد ابن حنفیه و عباس پسر زن کلابی و عمر پسر زن تغلبی.

سخن از ولایتداران

علی علیه السلام

در این سال ولایتدار علی بر بصره عبدالله بن عباس بود که اختلاف کسان را در مورد وی از پیش گفتیم، ابن عباس در همه ایام ولایتداری کار زکات و سپاه و کمکها را داشت و وقتی از بصره می آمد کسی را بر آن می گماشت چنانکه از پیش آورده ایم. کار قضای بصره از جانب علی با ابوالاسود دثلی بود. از پیش گفتیم که زیاد را بر بصره گماشت. پس از آن وی را به فارس فرستاد و بر جنگ و خراج گماشت و وقتی کشته شد زیاد در فارس و نواحی دیگر بود که به وی سپرده بود. عامل علی بر بحرین و نواحی مجاور و یمن و ولایتهای آن عبدالله بن عباس بود تا وقتی که کار وی و بسرن ابی اراطه چنان شد که از پیش گذشت. عامل وی بر طایف و مکه و توابع قثم بن عباس بود.

عامل وی بر مدینه ابویوب انصاری و به قولی سهل بن حنیف بود تا وقتی که هنگام آمدن بسرن ابی اراطه کار وی چنان شد که از پیش گفتیم.

سخن از بعضی  
سیرتهای اوعلیه السلام

ابورافع خزانه دار علی بر بیت المال گوید: روزی علی به خانه رفت، دخترش زیور گرفته بود و مرورایدی از بیت المال را بر او دید که از پیش می شناخته بود. گفت: «این را از کجا آورده ای؟ به خدا می باید دست او را ببرم.»  
گوید: چون اصرار وی را بدیدم گفتم: «ای امیرمومنان به خدا من این را زیور برادر زاده ام کرده ام، اگر من نداده بودمش چگونه بدان دست می یافت.» پس اوعلیه السلام خاموش شد.

یزید بن عدی بن عثمان گوید: علی علیه السلام را دیدم که از محل طایفه همدان برون می شد دو گروه را در حال جنگ دید که آنها را از هم جدا کرد و برفت، آنگاه صدایی شنید که خدا را، کمک! و علی شتابان بیامد چنانکه صدای پاپوش او را شنیدم و می گفت: «کمک آمد»، و یکی را دید که در دیسگری آویخته بود و گفت: «ای امیرمومنان جامه ای به نه درم به این فروختم و شرط کردم که درم سبک و بریده ندهد. شرط را همان روز کرده بودند - اینک این درمها را آورده ام که عوض کند، اما نکرد، گریبانش را گرفتم، مرا سیلی زد.»

علی گفت: «درمها را عوض کن.»

گفت: «شاهد سیلی کو؟»

گوید: وی شاهد آورد، و علی آن کس را بنشانید و گفت: «یا قصاص کن.»

گفت: «ای امیرمومنان بخشیدم.»

گفت: «می خواستم در کار حق تودقت کرده باشم» آنگاه آن مرد را نه تازیانه

زد و گفت: «این حق حکومت است.»

ناجیه به نقل از پدرش گوید: بر در قصر نشسته بودیم که علی برون آمد و

چون اورا دیدیم از مہابت وی از مقابلش بہ یکسورفتیم و چون گذشت از دنبالش رفتیم، در آن اثنا یکی بانگ زد خدا را کمک و دو کس را دیدیم کہ در ہم آویخته بودند کہ مثنی بہ سینہ این زد و مثنی بہ سینہ آن دیگر زد و گفت: «دور شوید.»

گوید: یکیشان گفت: «ای امیر مومنان این از من بزی خریدہ و شرط کردہ ام کہ درم ناقص و بریدہ ندهد و درمی ناقص بہ من دادہ کہ پس آوردم و سلیم زد.»

علی بہ آن دیگری گفت: «چہ می گویی؟»

گفت: «ای امیر مومنان راست می گوید.»

گفت: «بہ شرط او عمل کن.»

آنگاہ بہ سیلی زنندہ گفت: «پنشین.» و بہ سیلی خوردہ گفت: «قصاص بگیر.»

گفت: «ای امیر مومنان با ببخشم.»

گفت: «این مربوط بہ تو است.»

گوید: وقتی آن کس برفت علی گفت: «ای گروہ مسلمانان بگیریدش.» پس اورا بگرفتند و اورا بر پشت یکی بار کرد، چنانکہ شاگردان مکتب را ہار می کند. آنگاہ پانزدہ تازیانہ بہ اوزد و گفت: «این عقوبت تو است بہ سبب حرمتی کہ از آن شخص بردی.»

ابو خالد بن جابر گوید: شنیدم کہ حسن وقتی علی علیہ السلام کشتہ شدہ بود بہ سخن ایستادہ بود و می گفت: «امشب، شبی کہ قرآن نازل شد و عیسی بن مریم عروج کرد و یوشع بن نون یار موسی علیہ السلام کشتہ شد. مردی را کشتید کہ هیچ کس از اسلافش از او پیشی نگرفت و هیچ کس از اخلاقش بہ پایہ او نرسد. بہ خدا کہ پیمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اورا با دستہ ای می فرستاد و جبریل بہ سمت راست وی بود و میکائیل بہ سمت چپ. بہ خدا زرد و سفیدی بہ جا نینہاد مگر ہشتصد یا ہفتصد کہ برای خرید خادمہ ای نگہداشتہ بود.

## انتشارات اساطیر

- ❑ اندیشه های فلسفی ایرانی / ابوالقاسم پرتو / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور
- ❑ سخنی چند درباره شاهنامه / عبدالحسین نوشین / چاپ دوم ۱۳۷۳
- ❑ افسانه های ازوپ / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳
- ❑ وضوی خون / مبثل فرید غریب / بهمن رازانی / چاپ اول ۱۳۷۳
- ❑ شرح التعرف لمنهذب التصوف (ربع سوم) / مستملی بخاری / استاد محمد روشن / گالینگور
- ❑ تاریخ طبری جلد پنجم / محمد بن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ چهارم ۱۳۷۳ / شمیم
- ❑ تاریخ طبری جلد سیزدهم / محمد بن جریر طبری / ابوالقاسم پاینده / چاپ پنجم ۱۳۷۳ / شمیم
- ❑ کلک خیال انگیز ۴ جلد / دکتر پرویز اهرود / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور
- ❑ تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳
- ❑ روانشناسی اجتماعی / ثونارد برکوویتز / دکتر محمد حسن فرجاد و عباس محمدی اصل / چاپ اول ۱۳۷۲
- ❑ آنها که دوست دارند (۴ جلد) / ابروینگ استون / فریدون گیلانی / چاپ چهارم ۱۳۷۲
- ❑ معنی عشق نزد مولانا / دکتر روان فرهادی / چاپ اول ۱۳۷۲
- ❑ فضیلت خودپرستی / ابن راند / پرویز داریوش / چاپ اول ۱۳۷۲
- ❑ گنج علی خان / دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی / چاپ دوم ۱۳۶۸ / گالینگور
- ❑ از چیزهای دیگر / دکتر عبدالحسین زرین کوب / چاپ سوم ۱۳۷۲ / گالینگور
- ❑ یادداشتها و اندیشه ها / دکتر عبدالحسین زرین کوب / چاپ سوم ۱۳۷۲ / گالینگور
- ❑ تاریخ تمدن اسلامی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۲
- ❑ چهل سال تاریخ ایران (۳ جلد) / المآثر الاثار / محمد حسن خان احمدآبادالسلطنه / ایرج افشار

حسین محبوبی اردکانی / چاپ اول ۱۳۶۸ / گالینگور

❑ چنگیزخان / ولادیمیر تسف / دکتر شیرین بیانی / چاپ دوم ۱۳۶۸

❑ خاطرات ظل السلطان / (۳ جلد) سرگذشت مسمودی و سفرنامه فرنگستان / مسمود میرزا ظل

السلطان / حسین خدیو جم / چاپ اول ۱۳۶۸ / گالینگور

❑ رجال وزارت خارجه عهد ناصری / میرزا مهدی خان ممتحن الدوله / ایرج افشار / چاپ اول

۱۳۶۶

❑ تاریخ سلاجقه / مسامرة الاخیار / محمود بن محمد آقسرائی / پرفسور عثمان نوران / چاپ

دوم ۱۳۶۲

❑ سبط العلی للحضرة العلیا / تاریخ قزاقستان کرمان / ناصرالدین منشی / استاد عباس اقبال

آشتیانی / چاپ دوم ۱۳۶۲

❑ مقالات علامه قزوینی / (۵ جلد) هفتاد مقاله تحقیقی / عبدالکریم جریده دار / چاپ اول

۱۳۶۳-۱۳۶۶ / گالینگور

❑ خاطرات سردار اسعد بختیاری / جعفر قلی خان امیر بهادر / ایرج افشار / چاپ اول ۱۳۷۲ /

گالینگور

❑ هفتاد مقاله / (۲ جلد) هفتاد و سه مقاله تحقیقی اهداء شده به دکتر صدیقی / دکتر یحیی مهدوی

و ایرج افشار / چاپ اول ۱۳۶۹-۱۳۷۱ / گالینگور

❑ دیوان حافظ / متن حروفی چاپ معروف حافظ تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم

غنی با تعلیقات و توضیحات علامه و کشف الایات / عبدالکریم جریده دار / گالینگور / چاپ

چهارم ۱۳۷۱

❑ رباعیات خیام / دارای سه بخش خیام شناخت، رباعیات و شرح مختصر رباعیات / محمدعلی

فروغی و دکتر قاسم غنی / عبدالکریم جریده دار / چاپ اول ۱۳۷۱

❑ حافظ خراباتی / (۸ جلد گالینگور) شرح مفصل تاریخی و عرفانی اشعار خواجه حافظ / دکتر

رکن الدین همایون فرخ / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰

❑ جاودانه نسیم شمال/ متن کامل اشعار و ۱۴ مقاله درباره سید اشرف‌الدین حسینی

❑ احسین تمبینی / گالینگور / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

❑ سگهای جنگ / فردریک فورسایت / ایرج خلیلی وارسته / چاپ دوم ۱۳۷۰

❑ بانو با سگ ملوم / آنتوان جعفر / عبدالحمین نوشین / چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۰

❑ رودین / ایوان تورگنوف / آلك قازاریان / چاپ اول اساطیر ۱۳۶۳

❑ مهاجران / هوارد فاست / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۱

❑ پرواز شبانه / آنتوان دوست / اگزوپری / پرویز داریوش / چاپ دوم ۱۳۶۸

❑ آوای وحش / جک لندن / پرویز داریوش / چاپ دوم ۱۳۶۸

❑ سیذارتا / هرمان هسه / پرویز داریوش / چاپ سوم ۱۳۶۸

❑ اسپرلوس / هرمان هسه / پرویز داریوش / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

❑ گرگ بیابان / هرمان هسه / اکیکارس جهاننداری / گالینگور / چاپ اول اساطیر ۱۳۶۸

❑ نایب‌نای نوازنده / اولادیمیر کورولنکو / اگامایون / چاپ اول اساطیر ۱۳۶۸

❑ سلطان کمپیل / هاموند اینس / ایرج خلیلی وارسته / چاپ اول ۱۳۷۰

❑ سیمای مرد هنر آفرین / در جوانی / جیمز جوینس / پرویز داریوش / چاپ اول ۱۳۷۰

❑ تیرانناز / الکساندر پوشکین / ضیاء الله فروشانی / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰

❑ سایه گریزان / اگراهام گرین / پرویز داریوش / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰

❑ ماه و شش پیشیز / سامرست موام / پرویز داریوش / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰

❑ ماجرای لولاگرگ / هوارد فاست / عبدالحمین شریفیان / چاپ اول ۱۳۷۱

❑ مایده‌های زمینی / آندره ژید / جلال آل احمد و پرویز داریوش / چاپ سوم ۱۳۷۱

❑ آیین دوست‌یابی / ادیل کارنگی / استاد رشید یاسمی / چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۱

❑ ولین / بن جانسن / عبدالحمین نوشین / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۲

❑ وزارت ترس / اگراهام گرین / پرویز داریوش / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

❑ دوئلینی‌ها / جیمز جوینس / پرویز داریوش / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

❑ جف سیاه / شودر درایز / پرویز داریوش / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

چنین گفت بود/براساس متون بودائی/دکتر هاشم رجب‌زاده/چاپ اول ۱۳۷۲

تاریخ طببری / (۱۷ جلد)/ محمد بن جریر طببری / ابوالقاسم پاینده / شمیز

مبادی العربیه جلد اول / رشیدالشرتونی / چاپ اول ۱۳۷۲

مبادی العربیه جلد دوم / رشیدالشرتونی / چاپ اول ۱۳۷۲

مبادی العربیه جلد سوم / رشیدالشرتونی / چاپ اول ۱۳۷۲

مبادی العربیه جلد چهارم / رشیدالشرتونی / چاپ اول ۱۳۷۲

تفسیر کبیر مفاتیح الغیب (جلد اول) / امام فخر رازی / دکتر علی اصغر حلبی / گالینگور / چاپ اول ۱۳۷۲

شرح التعرف لمذهب التصوف / (۵ جلد گالینگور) کهن‌ترین و جامع‌ترین متن عرفانی در زبان فارسی / اسماعیل مستملی بخارائی / استاد محمد روشن / چاپ اول ۱۳۶۲-۱۳۶۷

داستانهایی از یک جیب و از جیب دیگر / کارل چاپک / دکتر ایرج نوبخت / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۲

ماه پنهان است / جان اشتاین بک / پرویز داریوش / چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۲

موشها و آدمها / جان اشتاین بک / پرویز داریوش / چاپ دوم اساطیر ۱۳۶۸

هنر شاترو / عبدالحسین نوشین / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۱

زاده آزادی / هوارد فاست / برضا مقدم / چاپ اول ۱۳۷۱

منطق الطیر / فریدالدین عطار نیشابوری / دکتر احمد رنجبر / گالینگور / چاپ سوم ۱۳۷۰

طوطیان / شرح داستان طوطی و بازوگان مثنوی / ادوارد ژوزف / گالینگور / چاپ دوم ۱۳۶۸

تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام / کتابی فارسی در ملل و نحل از قبل از استبلای مغول / سید مرتضی حسینی رازی / استاد عباس اقبال آشتیانی / گالینگور / چاپ دوم ۱۳۶۴

احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی / استاد سید محمد تقی مدرس رضوی / گالینگور / چاپ اول اساطیر ۱۳۷۰

هفت بندنای (جلد اول) / در شرح ۴ داستان مثنوی / ادوارد ژوزف / گالینگور / چاپ اول ۱۳۷۱

☞ هفت‌بندنای (جلد دوم) / در شرح ۵ داستان مشنوی / ادوارد ژوزف / گالینگور / چاپ

اول ۱۳۷۲

☞ دستور زبان فارسی / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ ششم ۱۳۷۲

☞ آیین نگارش / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ ششم ۱۳۷۱

☞ گزارش نویسی و آیین نگارش / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ چهارم ۱۳۷۰

☞ روش تحقیق و مأخذ شناسی / دکتر احمد رنجبر / چاپ سوم ۱۳۷۲

☞ تاریخ تحلیلی اسلام / دکتر سید محمود طباطبائی اردکانی / چاپ دوم ۱۳۷۲

☞ گزیده متون تفسیری فارسی / دکتر سید محمود طباطبائی اردکانی / چاپ سوم ۱۳۷۲

☞ سیاست‌نامه / خواجه نظام‌الملک / استاد عباس اقبال آشتیانی / چاپ اول اساطیر ۱۳۶۹

☞ برگزیده نظم و نثر فارسی [ فارسی و نگارش ۱ و ۲ ] / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ پنجم

۱۳۷۲

☞ برگزیده اشعار رودکی و منوچهری / دکتر اسماعیل حاکمی / چاپ دوم ۱۳۷۲

☞ آشنایی با علوم قرآنی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ دوم ۱۳۷۲

☞ آموزش عالی در جهان / دبیرخانه پونسکو / دکتر نصرت صفی‌نیا، دکتر المعادودیان / چاپ اول

۱۳۷۰

☞ تاثیر قرآن و حدیث بر ادبیات فارسی / دکتر هلی اصغر حلبی / چاپ دوم ۱۳۷۲

☞ متن و ترجمه کتاب تعرف / کلابادی / دکتر محمد جواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۱

☞ انسان در اسلام و مکاتب غریب / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۱

☞ تلویین مبانی آموزش بر نامه‌ای / دکتر محمد حسین امیر تیموری / چاپ اول ۱۳۷۰

☞ فن رهبری کنفرانس و اداره جلسات / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ اول ۱۳۷۱

☞ ترجمان البلاغه / محمد بن عمر رادویانی / پروفیسور احمد آتش / گالینگور / چاپ اول اساطیر

۱۳۶۲

☞ دیوان سید حسن غزنوی / استاد سید محمد تقی مدرس رضوی / چاپ اول اساطیر ۱۳۶۲